

## بررسی تحلیلی نهاد خلافت و سلطنت در آراء سیاسی غزالی

زهرة قدیری<sup>۱</sup>

زینب احمدوند<sup>۲</sup>

### چکیده

امام محمد غزالی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان سیاسی اسلام، سیاست و حکومت را ابزاری در خدمت تحقق منویات شارع مقدس می‌داند و در آثار خود بر توأم بودن دین و مَلک تأکید می‌کند. او دین و پادشاهی را چون دو برادر می‌داند و درباره خلافت، امامت و مراتب سیاست، اندیشه ورزی کرده است. وی خلافت را به حکم شرع و نه عقل، ضروری و لازم می‌شمارد و میان منصب خلافت و سلطنت یا کشورداری قائل به تفاوت می‌شود. غزالی در روزگار خود هم نهاد خلافت را پیش روی داشت و هم سلطنت را، در این دوره خلیفه، دیگر بخشنده قدرت نبود، بلکه صرفاً مشروعیت دهنده به قدرت‌هایی بود که به نیروی زور و شمشیر به دست آمده بودند از این رو وی با در نظر گرفتن واقعیت‌های موجود زمانه یعنی پیدایش سلاطین بزرگ و مستقل، سعی در تقویت نهاد خلافت دارد و عقاید سیاسی غزالی پیرامون خلافت و سلطنت در ایجاد سازش میان این دو شکل گرفته و بیشتر حاصل مصلحت‌اندیشی او در توجیه اوضاع موجود است؛ تا از این طریق مقام و شان از دست رفته خلافت را بار دیگر احیاء کند و میان منصب خلافت و سلطنت رابطه نوینی را ایجاد کند. این مقاله با چنین رویکردی به روش توصیفی و تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه‌ای به بررسی اندیشه سیاسی امام محمد غزالی در خصوص نهاد خلافت و سلطنت و رابطه بین این دو می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: خلافت، سلطنت، سیاست، غزالی، مشروعیت.

Zghadiri20@yahoo.com

Ahmadvand915@yahoo.com

<sup>۱</sup>. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان

<sup>۲</sup>. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۷/۸

## مقدمه

امام محمد غزالی در سال ۴۵۰ هـ ق در طابران طوس دیده به جهان گشود. وی پس از تحصیل علوم مختلف و ملاقات با خواجه نظام الملک، وزیر دانشمند ملکشاه سلجوقی به عنوان مشاور دانا و دوراندیش وارد عرصه سیاست شد و به منصب والای استادی در مدرسه نظامیه بغداد منصوب گردید. از غزالی بیش از صد کتاب و رساله در فقه، حدیث، کلام، اخلاق و فلسفه بر جای مانده است که در رأس آنها «احیاء علوم الدین» و «کیمیای سعادت» است. درباره شخصیت و جایگاه غزالی و اهمیت او در تاریخ اندیشه سیاسی و فلسفه نظرات مختلف و گاه متعارضی بیان شده است.

غزالی فیلسوف سیاسی است که با توجه به روایت خاص خود از اسلام به تصویر جامعه‌ای آرمانی و مطلوب می‌پرداخت در عین حال اندیشمندی بود که واقعیت‌های جهان اسلام و رابطه نیروهای موجود در جامعه را از نظر دور نداشته و در قلمرو عملی و نظری به مداخله در سیاست می‌پرداخت. در واقع امام محمد غزالی، مدرس برجسته نظامیه بغداد و مهم‌ترین احیاگر فکری اسلام تسنن که روابط حسنه‌ای با خلیفه و سلطان و وزیر داشت و مورد توجه و مشاوره آنان بود از هر فرصتی برای القای آرا و اندیشه‌های خود استفاده می‌کرد و با نصایح خود آنان را در انتخاب راه یاری می‌نمود.

غزالی نظریه پرداز آرمانخواه سیاسی، بی آنکه از اصول و نظریات خود عدول و اعراض کرده باشد، به لوازم و الزامات قدرت سیاسی به گونه‌ای که در خلافت عباسی و سلطنت سلجوقیان عینیت یافته بود توجه نموده و با تحلیل آن سعی کرده است با استفاده از موقعیت ممتاز اندیشمندی مورد اعتماد خلافت و سلطنت قدرت سیاسی را به اعتدال و عدالت سوق دهد و آن را اصلاح کند.

اهمیت غزالی در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران در این است که ترسیم منحنی اندیشه سیاسی وی می‌تواند ما را در ترسیم منحنی اندیشه سیاسی در ایران به طور کلی یاری کند، زیرا تحول فکری غزالی، لااقل در حوزه اندیشه سیاسی بازتابی از تحول اندیشه سیاسی در ایران از آرمانخواهی به واقع بینی و از اندیشه آرمانی مدینه فاضله به توجیه اصالت قدرت و روابط مبتنی بر سلطه و تغلب است.

## اندیشه سیاسی غزالی

دوره‌ای که غزالی در آن می‌زیست یکی از دوره‌های مهم فکری تاریخ ایران است. در این دوره علوم و ادبیات ترقی کامل داشت و چنانکه در تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان آمده است، عالمان و دانشمندان بسیار از هر گوشه و کنار ظهور کردند و در تعلیم و تربیت و تألیف و تصنیف کتاب‌ها و رساله‌ها بی اندازه پیشرفت نمودند. در این دوره از سوی حسن صباح مؤسس بزرگ و پر جوش و خروش فرقه اسماعیلیه (باطنیان) در ایران ظهور کرد و از سوی دیگر اولین حمله صلیبیان به شرق آغاز شد و شهرهای انطاکیه و قدس بدست ایشان افتاد. غزالی در این زمان به چهل سالگی که سال رشد کامل فکری انسان نام گرفته است رسیده بود. با در نظر گرفتن دورنمای صحنه‌های فکری و سیاسی آن دوران، ابو حامد محمد غزالی جستجوگر پر شور و دانش طلب خستگی ناپذیر متوجه شد که متأسفانه نادانسته آلت دست و عامل حکومت و قدرت و ثروت زمان خود گردیده است. به همین علت پس از آگاهی بر این مطلب؛ انقلابی در روح او به وجود آمد که در زندگانی بعدی وی سخت مؤثر افتاد. بطوریکه سرانجام درس و بحث در نظامیه بغداد را که در صدر آن بحث پیرامون مذهب شافعی و کلام اشعری و فقه اشعری بود ترک گفت و بغداد مرکز استعمار و استثمار فکری مردم کشورهای غیر عرب را برای همیشه پشت سر گذاشت. سرنوشت حیات و ساختمان فکری غزالی در حول بحران عظیم سال ۴۸۸ هـ ق دور می‌زند همانطور که گفته شد وی در این سال با دنیا قطع رابطه می‌کند، از ریاست نظامیه بغداد چشم می‌پوشد و به گوشه عزلتی ده ساله پناه می‌برد. دوران عزلت‌های غزالی یکی از درخشان‌ترین دوران‌های شکوفایی فکری او است (زرین کوب، ۱۳۶۹، ۹۰-۷۵).

غزالی از همان سال‌های فراگیری علوم به سه دلیل عمده به مسئله سیاست توجه نمود، اول اهمیت و جایگاهی است که فقه سیاسی در اولین دوره تحصیلات وی داشته است. دوم آموخته‌های وی از امام الحرمین، سوم حمایت نظام الملک وزیر سلجوقیان از وی. با این همه اوضاع و احوال سیاسی آن دوران و منازعات بین مدعیان حکومت یعنی اسماعیلیان، عباسیان و سلجوقیان نیز در شکل‌گیری تفکر سیاسی غزالی نقش فراوان داشته است. (لائوست، ۱۳۵۵، ۴۲)

به اعتقاد غزالی سیاست فنی است که رویه مطلوب را در موقعیت‌های عینی حیات تعیین می‌کند و هر انسانی در رابطه با موقعیتش صاحب سیاست است اعم از آنکه حوزه و قلمروی اجرای آن به مسائل شخصی و فردی منحصر باشد و یا به رهبری دولت و حکومت. دین و سیاست حکم دو همزاد را دارند دین اساس است و قدرت نگهبان آن است. وی سیاست را جزء لازم‌ترین مشاغل حیات و جامعه می‌شناسد و حتی شریف‌ترین آنها می‌داند، ولی سیاستی که مورد نظر است بر اساس عدالت و در این مورد واقع بینی علمی غزالی را وادار می‌کند که در مسئله میزان و عدل تصریح کند که انطباق سیاست و عدالت بیشتر یک آرزو است تا یک واقعیت.

وی نظام دینی را منوط به نظام دنیا معرفی می‌کند و متذکر شده است که کار دنیا جز به اعمال آدمیان قوام نمی‌یابد و براساس روابط میان دین و دنیا سیاست را به کار «الفت دادن آدمیان و تجمع آنها برای یاری دادن بر اسباب معیشت» تعریف می‌کند. سیاست به نظر او اصلاح آدمیان را بر عهده دارد و نقطه پیوند فعالیت‌های اجتماعی انسان و همیاری در تنظیم دنیا در جهت فراهم کردن بهره‌گیری مشروع در راه آخرت است (غزالی، ۱۳۶۴، ۴۴).

از نظر غزالی نظام درست جهانی بر فعالیت انسان‌ها مبتنی است. چهار فعالیت اساسی و یا فنونی (صناعت) که برای حیات این جهان لازم است عبارت‌اند از:

۱- کشاورزی برای تأمین غذا و نیازهای خوراکی

۲- بافندگی برای تهیه پوشاک

۳- ساختمان سازی برای تهیه سرپناه

۴- سیاست برای تسهیل هماهنگی، اجتماع و همکاری

غزالی در ادامه بحث می‌گوید که شریف‌ترین این فنون سیاست است که بدون آن جهان وجود نخواهد داشت، زیرا سیاست است که هماهنگی و رفاه کل جامعه را تسهیل می‌کند (غزالی، ۱۳۶۴، ۴۴).

## مراتب سیاست از نظر غزالی

مراتب سیاست از نظر غزالی، به مفهوم اصطلاحی آن، دارای چهار مرتبه است:

۱- اولین و بالاترین آن حکومت پیامبران (سیاست الانبیاء) است. انبیای مورد نظر غزالی، عام است و همه پیامبران را شامل می‌شود. انبیا چون برگزیدگان خداوند هستند، بهترین پیام آوران و هادیان به شمار می‌روند. شرع به واسطه و از طریق زبان و رفتار آنان معنی و تفسیر می‌شود. با این دید سیاست انبیا تمام آدمیان اعم از خواص یا عوام و همچنین ظواهر و بواطن آنان را در بر می‌گیرد.

۲- در مرتبه بعد، که سیاست حکام اعم از سلاطین، خلفا و ملوک را در بر می‌گیرد، توجه غزالی به امر واقع سیاسی مشهود است. غزالی در روزگار خود هم نهاد خلافت را پیش روی داشت و هم نهاد سلطنت را و حکام، با در اختیار داشتن قدرت دنیوی، بر ظواهر و جوارح آدمیان مسلط بودند، از این رو در سلسله مراتب سیاست از نظر غزالی در مرتبه ثانی قرار گرفته‌اند.

۳- مرتبه سوم از سیاست به علما اختصاص دارد. منظور غزالی از علما، علمای صالح است که شایستگی و توانایی دسترسی به بواطن خواص را دارا هستند. وی در آثار پس از هجرت خود رنجیدگی خود را از رفتار سوء عالمان غیر صالح اعلام کرده است.

۴- در مرتبه چهارم، سیاست و عاظ قرار دارد. و عاظ بر اساس پذیرش‌های عمومی و بدون آن که به عمق و کنه قضایا و معارف دینی دست یافته باشند، با بواطن عوام نوعی همترازی برقرار می‌کنند (قادری، ۱۳۷۰، ۱۵۱-۱۵۰).

بعد از سیاست نبوت، از این چهار سیاست آن سیاستی بالاتر است که علم را رشد دهد و روح مردم را با امر به معروف و نهی از منکر تهذیب می‌کند و با القاء عادات اخلاقی مناسب سعادت این دنیا و آمرزش اخروی را برای افراد تضمین می‌نماید. این والاترین هدف سیاست است (لائوست، ۱۳۵۵، ۷۳).

غزالی به عنوان فقیه اهل سنت، سیاست را به عنوان شاخه‌ای از فقه اسلامی مورد بحث قرار داده و اصول و مبادی آن را از شریعت اسلامی استنتاج کرده است. بر همین اساس غزالی استدلال معتزله را درباره اینکه ماهیت الزامی خلافت مبتنی بر عقل است نفی کرده و همانند ماوردی خلافت را به حکم شرع و نه

عقل ضروری می‌شمارد. به نظر او بدون شریعت (علوم الهی) سیاست وجود ندارد. او علوم الهی را به دو دسته تقسیم می‌کند:

- ۱- علمی که به این جهان (دنیا) می‌پردازد و برای حیات زمینی و دنیوی انسان ضرورت دارد.
- ۲- علمی که متوجه عالم دیگر (آخرت) اند. هر دو دسته مکمل یکدیگر و در پی نیل به هدف واحدی هستند. علمی که سیاست بیش‌ترین نیاز را به آنها دارد علوم این جهانی است، و علم فقه است که زندگی را سر و سامان می‌دهد، تکالیف خود را نسبت به خدا، نسبت به خودش و نسبت به دیگر شهروندان مشخص می‌کند. بالاترین شکل سیاست، سیاست شریعت یا سیاست نبویه است که متضمن ثبات و رفاه در این دنیا و رستگاری در عالم دیگر است. زندگی دنیایی و زندگی معنوی به هم درآمیخته‌اند، بدون دین، دنیا پر از بدبختی است و بدون دنیا، تحقق دین و مقاصد الهی امکان پذیر نیست (نجار خوزی، ۱۳۶۶، ۷۸-۷۷).

همانطور که گفته شد غزالی بحث سیاست و حکومت را در زیر مجموعه معاملات و تحت عناوین «امر به معروف و نهی از منکر» و «رعیت داشتن و ولایت راندن» مطرح می‌کند. وقتی به باب‌های ذیل «امر به معروف و نهی از منکر» در آراء غزالی نگاه می‌کنیم، بحث جدی و جامعی درباره سیاست نمی‌یابیم، جز برخی اشاره‌های جزئی که موضوع بحث ما نیست. ولی در زیر مجموعه بحث «ولایت» غزالی مستقیماً وارد بحث می‌شود و می‌گوید: «ولایت داشتن کار بزرگی است و خلافت حق است در زمین چون بر سبیل عدل بود، و چون از عدل و شفقت خالی بود، خلافت ابلیس بود که هیچ سبب فساد عظیم تراز ظلم والی نیست». همان طور که در عبارت فوق آمده است، معیار و محک بنیادین غزالی اصل «عدل» است. غزالی برای اقامه عدل در سیاست ده قاعده را بر می‌شمارد که عبارت‌اند از:

۱. والی هرچه خود نپسندد، هیچ مسلمانی رانپسندد و اگر پسندد غش و خیانت کرده باشد در ولایت داشتن.
۲. رفع حاجات رعیت به ویژه مسلمانان.
۳. قناعت و پرهیز از تجمل.

۴. رفق و سازگاری با مردم و نهی خشونت و درشتی.
  ۵. جلب رضایت خلق.
  ۶. طرد متملقان و جذب متجسسان راستگو.
  ۷. شریعتمداری در سیاست و ترجیح خشنودی خدا بر خشنودی خلق؛ زیرا خشنودی خدا خوشنودی خلق را در بردارد.
  ۸. ضرورت دیدار علما و حریص به نصیحت آنها بودن.
  ۹. اصلاح خود و اطرافیان قبل از اصلاح مردم.
  ۱۰. پرهیز از تکبر و استبداد رأی (غزالی، ۱۳۶۷، ۱۰۰-۸۱).
- اگر چه با این تفاسیر گمان می‌شود که غزالی از آرمانخواهی، به واقع بینی سیاسی گذر کرده و اندیشه سیاسی خود را بر مبنای تحلیل سلطنت و قدرت و مشروعیت آن سامان می‌دهد. از نظر غزالی نمی‌توان از ناحیه عوام به تغییرات امیدوار بود، زیرا سلطان اساس مُلک است و خیر و برکت و آبادی ملک از عدل و داد سلطان بر می‌خیزد و کار خلق با سلطان زمانه پیوسته است (غزالی، ۱۳۷۲، ۴۱۹-۴۱۳).

### جایگاه خلافت و سلطنت از دیدگاه سیاسی غزالی

همان گونه که اشاه شد غزالی در طرح عقاید سیاسی خود به شدت تحت تاثیر بحران‌هایی است که دامنگیر جامعه اسلامی شده بود که فهم اندیشه سیاسی غزالی بدون شناخت زمانه‌ای که او در آن می‌زیسته است امکان پذیر نیست. در زمانه او جامعه اسلامی دچار بحران عقیدتی و فکری شده و گروه‌های مختلف عقیدتی و فکری بوجود آمده بود که به شدت یکدیگر را تکفیر می‌کردند. در حقیقت عقاید سیاسی غزالی پیرامون خلافت و سلطنت و ایجاد سازش میان این دو شکل گرفته و بیشتر حاصل مصلحت اندیشی او در توجیه اوضاع موجود است.

غزالی خلافت را به حکم شرع، و نه عقل، ضروری و لازم می‌شمارد و به همین سبب می‌گوید که نه ارباب فنون و حرف‌صلاحت بحث درباره خلافت را دارند و نه فیلسوفان، بلکه فقط این فقها هستند که شایستگی و وظیفه دارند که اصول خلافت را برای مردم روشن کنند. به طور کلی اندیشه سیاسی غزالی در سه کتاب «المستظهر»، «الاقتصاد فی الاعتقاد» و «احیاء علوم الدین» بیان شده است و در این کتاب‌ها

از سیاست و خلافت سخن رانده است. به نظر می‌رسد که اندیشه سیاسی غزالی دو خاستگاه دارد: نخست اینکه او اندیشه خود را بر اساس دانش فقه و شریعت اسلامی طرح نموده است، دوم اینکه واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در قلمرو خلافت عباسی و گستره فرمانروایی سلجوقیان در اندیشه او تاثیر گذار بوده است. (قادری، ۱۳۷۰، ۱۵۴)

نگاه غزالی نسبت به مؤلفه‌های سیاست و قدرت در جامعه اسلامی عصر خلافت عباسی، نگاهی چند بعدی و ژرف است. او می‌کوشد بین اصول و مبانی تفکر سیاسی خود از یک طرف و واقعیت‌های اجتماعی و ساختار قدرت سیاسی زمانه از طرف دیگر پل بزند، در حقیقت این پل، پل میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی است که غزالی بیان نموده است. غزالی در کتاب احیاء علوم الدین اندیشه خود را نخست پیرامون تعریف و کارکرد سیاست آغاز می‌کند. به نظر او غایت سیاست تامین سعادت بشر در دو جنبه دنیوی و اخروی است. سیاست باید در پی تامین سعادت بشر در این دنیا و آخرت باشد. امام محمد غزالی در چند اثر خود بر توأم بودن دین و مُلک تاکید می‌کند؛ دین و پادشاهی را چون دو برادر می‌داند که از یک شکم زاده شده‌اند و علت این همراهی را چنین توضیح می‌دهد که برخورداری انسان از امنیت جانی و مالی در صورتی میسر می‌شود که سلطانی مُطاع وجود داشته باشد. هنگام مرگ سلاطین پیشین، فتنه‌ها برمی‌خیزد و اگر این امر ادامه یابد و سلطان مطاع دیگری بر سریر قدرت ننشیند، هرج و مرج استمرار می‌یابد (قادری، ۱۳۷۰، ۹-۶).

همانگونه که در فوق اشاره کردیم وی درباره خلافت، امامت و مراتب سیاست، اندیشه ورزی کرده است و شناخت آرای او در این موارد کلید فهم اندیشه سیاسی غزالی است. غزالی با شرح خصال و صفاتی که خلیفه مسلمانان باید دارا باشد در کتاب «المستظهری»، می‌کوشد تا خصائل و صفاتی را برای خلیفه معین کند که با نیازها و مقدرات عصرش متناسب باشد (میر، ۱۳۸۰، ۲۰۲-۲۰۰).

وی احراز سه شرط را برای خلیفه لازم می‌داند: «نسب»، «سلامت» و «عدالت». وی ضرورت دو صفت شجاعت و نجدت (دلیری و مردانگی) را برای ایفای فریضه جهاد منکر می‌شود و می‌گوید در صورتی که خلیفه از پشتیبانی و وفاداری سلاطین دلاور و نیرومند برخوردار باشد، خود نیازی به این صفات ندارند؛ زیرا آن سلاطین دارای آن صفات هستند. به همین شیوه، ضرورت صفت «رأی» یا «کفایت» یعنی توانایی



اجرای وظایف کشور داری و حکومت را رد می‌کند و معتقد است تا زمانی که خلیفه وزیران دانا و مشاوران آزموده در پیرامون خود داشته باشد، کارهای اجتماع مسلمانان بر وفق اصول دین و خرد اداره خواهد شد (میر، ۱۳۸۰، ۲۰۲-۲۰۰).

علم هم به عقیده غزالی برای خلیفه لازم نیست؛ زیرا نه شارع مقدس اسلام، دستوری در این باره نهاده و نه مصلحت عامه مقتضی آن است. به گفته او اگر خلیفه در نیرو و هیبت به قهر و قدرت سلاطین و در کفایت و کشور داری به راهنمایی و تدبیر وزیران و مشاوران خود متکی است، چرا نباید در علم به نظر و فتوای علمای زمان خود اعتماد کند؟ پس خلیفه بهتر است که مقلد باشد و در حل مسائل شرعی مسلمانان، رأی دانایان دین را بجوید (باسورث، ۱۳۸۰، ۲۰۴).

غزالی شرط تازه ای را برای خلیفه مقرر می‌کند و آن «ورع» یعنی پرهیزگاری یا خداترسی است. خلیفه باید، به جای اهتمام به امور دنیوی، بکوشد تا در زندگی نهان و آشکار خویش نمونه تقوا و پارسایی باشد تا بدین گونه اتباع خود را به پرهیز از گناه و پیروی از فرمان‌های خدا و فرستاده او تشویق کند. غزالی میان منصب خلافت و منصب حکومت یا کشور داری قائل به تفاوت می‌شود و می‌گوید خلیفه کسی است که به موجب عهد و میثاقی که با جماعت مسلمانان بسته است، منصب امامت یا پیشوایی آنان را احراز کرده است. به این جهت همه قدرت‌ها و اختیارات از او ناشی می‌شود و اوست که مسئولیت نهایی حُسن اداره معاش و تأمین رستگاری معنوی آنان را بر عهده دارد، ولی منصب حکومت یا کشورداری متعلق به شهریان یا سلاطین است که صاحبان شوکت، یعنی نیروی مادی و نظامی‌اند و در عین حال به خلیفه وفادار. پس حکومت سلاطین به دو شرط مشروع می‌شود: اول آنکه سلاطین از قدرت کافی بهره مند باشند تا مسلمانان بتوانند در صلح و امان زیست کنند. دوم آن که سلاطین به خلیفه وفادار باشند و این وفاداری را نیز با ذکر نام خلیفه و ضرب سکه به نام او ابراز دارند. با احراز این دو شرط حتی اگر سلطان ستمگر باشد، مسلمانان باید از فرمان او پیروی کنند و گر نه خلع او موجب آشوب و هرج و مرج خواهد شد (باسورث، ۱۳۸۰، ۲۰۴).

محور اصلی اندیشه سیاسی غزالی پیرامون نظام سیاسی خلافت شکل گرفته است و چند ویژگی اساسی برای خلافت مطرح می‌کند که عبارت‌اند از:

- ۱- خلافت مستلزم وجود قدرت لازم برای استقرار نظم است.
- ۲- خلافت نماینده یا مظهر وحدت تام امت مسلمان و تداوم تاریخی آن است.
- ۳- خلافت قدرت اجرایی و قضایی خود را از شریعت اسلامی به دست می‌آورد و یگانه نظام سیاسی مشروع در فقه اسلامی است (قادری، ۱۳۷۰، ۱۷۲-۱۶۰).

اما همانطوری که آورده شد در زمان غزالی دو نهاد قدرت، یعنی نهاد خلافت و سلطنت داعیه دار قدرت بودند. غزالی در بیان اندیشه سیاسی خود در عین مد نظر داشتن واقعیت‌های موجود یعنی پیدایش قدرت‌های محلی و سلاطین مستقل، سعی نموده است به تقویت نهاد خلافت بپردازد. در این هنگامه، وقتی که خلیفه المستظهر او را به نگارش رساله‌ای درباره خلافت مامور کرد غزالی گریزی از آن نداشت که در بیان عقاید خود واقعیات سیاسی ناگوار زمان را به حساب آورد و ماهیت مقام خلافت و شرایط و وظایف خلیفه را به نحوی بیان کند که با این واقعیات سازگار درآید (قادری، ۱۳۷۰، ۱۷۲-۱۶۰).

همانطور که گفتیم غزالی مانند ماوردی خلافت را به حکم شریعت ضروری دانسته است و بحث پیرامون خلافت را نه از آن فیلسوفان بلکه از آن فقیهان می‌داند و معتقد است که این‌ها وظیفه دارند که اصول خلافت را برای مردم تبیین نمایند. وی پس از اثبات ضرورت شرعی خلافت به شرح خصایصی می‌پردازد که خلیفه مسلمانان باید دارا باشد. همان‌طور که گفته شد غزالی احراز چهار شرط را برای خلیفه لازم می‌داند که عبارت‌اند از: سبب و سلامت و عدالت، البته شرط تازه‌ای را برای خلیفه مقرر می‌کند و آن ورع یعنی پرهیزگاری یا خداترسی است. خلیفه می‌کوشد در زندگی نهان و آشکار خویش نمونه تقوی و پارسایی باشد تا بدین گونه اتباع خود را به پرهیز از گناه و پیروی از فرمان خدا و فرستاده او تشویق کند.

از نظر غزالی سه شیوه انتخاب خلیفه عبارت‌اند از:

- ۱- بیعت که اهل حل و عقد با کسی که به نظر ایشان حائز شرایط لازم برای مقام خلافت باشد، بیعت می‌کنند.
- ۲- اجماع فرق اسلامی که پایه آن شرع است نه عقل و ۳- ضرورت انتخاب امام.

در روزگار غزالی خلیفه دیگر بخشنده قدرت نبود، بلکه صرفاً مشروعیت دهنده به قدرت‌هایی بود که به نیروی زورکسب شده بود. با روی کارآمدن سلجوقیان (۴۳۲ هجری) دستگاه خلافت عباسیان بیش از

پیش روبه ضعف و انحطاط نهاد. سلجوقیان اگر چه مانند غزنویان در زمره اهل تسنن به شمار می‌آمدند و به ظاهر از بزرگداشت خلفا کوتاهی نمی‌کردند، اما عملاً حکومت و قدرت سیاسی را به خود منحصر کرده بودند. در این دوره بحران روابط میان نهاد خلافت و سلطنت یکی از فرازهای حساس خود را طی می‌کرد، و این رابطه وضع کاملاً جدیدی پیدا کرده بود، بطوریکه دستگاه خلافت و شخص خلیفه، تحت الحمايه سلطان سلجوقی محسوب می‌شدند و در حقیقت خلیفه به یک قدرت پوشالی تبدیل شده بود و مشروعیت واقعی تنها از آن دارندگان قدرت واقعی بود (لمبتون، ۱۳۷۸، ۲۳).

در این حال غزالی در طرح آراء خود بدنبال احیاء مقام و شان از دست رفته خلافت بود و سعی داشت میان خلیفه و سلطان رابطه نوینی را تعیین کند. بنابراین مهم‌ترین بخش اندیشه سیاسی غزالی درباره ارتباط خلیفه و سلطان است. با آنکه سلجوقیان نقش مدافعان سرسخت سنت را داشتند اما بر خلاف دودمان‌هایی که پیش از آنان در بخش‌های خاوری سرزمین ایران بودند، القاب پیش از اسلام را نیز به کار می‌بردند و خود را شاهنشاه می‌نامیدند. به گفته بارتولد در عصر سلجوقیان، خلیفه الله دیگر امامی بود محروم از حکومت دنیوی که سلطان ظل الله شده بود (بارتولد، ۱۳۷۷، ۳۵).

سلجوقیان در این دوره صاحبان جدید قدرت و سلطه شده بودند. در چنین شرایطی غزالی برای توجیه وضعیت بوجود آمده، یعنی پیدایش سلطنت در مقابل خلافت، میان منصب خلافت و منصب حکومت یا کشورداری قائل به تفاوت می‌شود و می‌گوید: خلیفه کسی است که به موجب عهد و میثاقی که با جماعت مسلمانان بسته است، منصب امامت یا پیشوایی آنان را احراز کرده است، به این جهت همه قدرت‌ها و اختیارات از او ناشی می‌شود و اوست که مسئولیت نهایی حسن اداره معاش و تامین رستگاری معنوی آنان را برعهده دارد. ولی منصب حکومت یا کشورداری متعلق به شهیاران یا سلاطین است که صاحبان شوکت، یعنی نیروهای مادی و نظامی‌اند و در عین حال به خلیفه وفادار (عنایت، ۱۳۷۸، ۱۵۸).

غزالی در نصیحه الملوک که آن را به نام سلطان سنجر سلجوقی نوشت، تصور خود را از سلطنت که متمایز از خلافت است مطرح می‌سازد. وی که سلطان را ظل الله فی الارض می‌داند معتقد است که سلطنت موهبت و نظر الهی به سلطان است. در نظر اول این گفته او منافی با نظریه خلافت او به نظر می‌رسد. وی در این کتاب به مناسبات میان خلافت و سلطنت پرداخته است و مقصود او در این کتاب

حفظ و صیانت زندگی مذهبی جامعه نبوده است. غزالی به این مسئله در جای دیگر اشاره کرده است و در اینجا تاکید وی حمایت از قدرت سلطنت بوده که چنانچه قرار بر حراست از آن زندگی باشد برای استقرار نظم لازم است. در عین حال وی علاقه و توجهی به بحث درباره اساس شرعی سلطنت نداشت بلکه بیشتر نظرش تضمین این مطلب بود که قدرت سلطان باید همواره با عدالت یا در راه عدالت مورد استفاده قرار گیرد (باسورث، ۱۳۸۰، ۲۰۵).

پندی که غزالی در نصیحه الملوک به سنجر می‌دهد عمدتاً به وظایف و تکالیف اخلاقی و سیاسی معمولی که مبتنی بر اقتضا و مصلحت سیاسی است اما در بردارنده نظریه حکومت دیگری هم هست که از نظریه دولت ایران باستان و اندیشه ایران‌شهری ریشه گرفته و یا قویاً متأثر از آن بوده است. در نظریه حکومتی ایران باستان پیوند سخت و محکمی میان آیین زرتشتی و دولت ساسانی برقرار بود. پادشاه که قدرتی مطلق و غیر محدود داشت، با حق خدایی جهان‌داری می‌کرد و مرکز عالم بود (باسورث، ۱۳۸۰، ۲۰۶).

وظایف سلطان در کتاب نصیحه الملوک و دیگر اثر غزالی یعنی فضائح الباطنیه به دو قسم تقسیم شده است: (۱) وظایف علمی (۲) وظایف عملی.

(۱) **وظایف علمی:** در اندیشه غزالی، عمل از حال برخیزد و حال بدون معرفت پیدا نمی‌شود. در کتاب فضائح الباطنیه اصل علمی به چهار اصل تقسیم می‌شود الف) آن است که انسان بداند که مخلوق است و این دنیا محل قرار و بقا نیست ب) توجه به زاد و توشه راه، یعنی با تقوا باشد ج) امام به عنوان خلیفه خداوند موظف بر اصلاح خلق است د) انسان بداند که ترکیبی از صفات ملکی و بهیمی است و او متردد میان صفات دوگانه است.

(۲) **وظایف عملی:** اهم این وظایف در برقراری عدل و انصاف با رعیت در ده اصل است (۱) امام یا سلطان یا والی باید قدر ولایت را بداند (۲) همواره تشنه دیدار با علمای دین و شنیدن نصیحت ایشان باشد (۳) نه خود ظلم کند نه بگذارد که عاملانش ظلم کنند. (۴) والی از تکبر پرهیزد. (۵) آنچه را برای خود می‌پسندد در واقع برای رعیت خود بپسندد. (۶) احتیاجات و نیازهای رعیت خود را برآورده کند. (۷)

از افتادن در دام شهوات دنیوی پرهیز کند. ۸) کارها را از روی رفق و مدارا انجام دهد و از خشونت و سختی بپرهیزد. ۹) خشنودی همگان را در چارچوب شرع طالب باشد (قادری، ۱۳۷۰، ۱۷۴-۱۷۲).

به طور کلی نظریه غزالی در مورد دین و سیاست، مبتنی بر سه رکن است، پادشاه، خلیفه و علما اما اهمیت پادشاه در اندیشه او به اندازه ای است که در نصیحه الملوک او را همچون پیامبر برگزیده خداوند می‌داند «بدان که خداوند گروهایی از مردم را فرو ساخته و آنها را بر دیگران رجحان داده است اول انبیا (ع) را و دوم ملوک را به میان بندگان فرستاد تا آنها را به سوی او هدایت کنند و ملوک را از آن جهت برگزید تا مانع تعرض آنان به یکدیگر گردد و به حکمت خویش سعادت و ترفیه بندگان را به دست آنان (ملوک) سپرد و مقامی رفیع به آنان اعطا کرد» (غزالی، ۱۳۵۱، ۸۱). «السلطان ظل الله فی الارض سلطان سایه هیبت خداست بر روی زمین، یعنی که بزرگ و برگماشته خداست بر خلق خویش پس نباید دانستن که کسی را که او پادشاهی و فر ایزدی داد، دوست باید داشتن پادشاهان را متابع باید بودن و با ملوک منازعت نباید کردن و دشمن نباید داشتن». (غزالی، ۱۳۵۱، ۸۱)

همانگونه که در فوق نیز اشاره شد غزالی در آثار خود بر توأم بودن دین و ملک تاکید می‌کند (الملک و الدین توأمان) و (دین و پادشاهی چون دو برادرند و از یک شکم مادر آمده)، در این عبارات غزالی توأم بودن دین و پادشاهی و به تعبیر دیگر دین و حکومت را تایید می‌کند. وی علت این همراهی را چنین توضیح می‌دهد که برخوردارى انسان از امنیت جانی و مالی در صورتی میسر می‌شود که سلطان مطاع وجود داشته باشد. «الدین و الملک توأمان و نیکوترین چیزی را که پادشاه باید، دین درست است زیرا که دین و پادشاهی چون دو برادرند از یک شکم مادر آمده» (غزالی، ۱۳۵۱، ۱۰۶). «دین به پادشاهی و پادشاهی به سپاه و سپاه به خواسته و خواسته با آبادانی و آبادانی به عدل استوار است و بجور و ستم همداستان نبودندی و از کسان خویش بیداد کردن روا نداشتندی، از آنکه می‌دانستندی که مردمان با جور و ستم پای ندارند و شهرها و جایها ویران شود و مردمان بگریزند و به ولایت دیگران شوند» (غزالی، ۱۳۵۱، ۱۰۰)

غزالی در کتاب احیاء علوم الدین به این نکته تاکید دارد که مردم با توجه به اختلاف طبقات و خواسته‌ها و تباین آرا در صورتی که به حال خود رها شوند و حاکمی مطاع نداشته باشند، گرفتار هلاکت می‌شوند و این دردی است که درمانی جز سلطان قاهر مطاع ندارد (میر، ۱۳۸۰، ۱۹۰). وی اندیشمندی است که

واقعیت‌های سیاسی زمان خود و رابطه نیروهای موجود در آن را از نظر دور نداشته است. در نظر او خلافت عباسیان در دوره فرمانروایی سلجوقیان با دو خطر عمده درونی و بیرونی مواجه بود، در درون با جنبش شیعی و اسماعیلیان و در بیرون با صلیبیان. هر دو خطر به نوعی لرزه بر ارکان دستگاه خلافت انداخته بود و در مقابل، دستگاه خلافت عملاً توان رویارویی با آنان را نداشت به این دلیل به حمایت و پشتیبانی سلطنت برای رویارویی با این گونه خطرات نیازمند بود، پس غزالی در طرح اندیشه خود سعی داشت که در عین حفظ مقام و شأن خلافت، تقویت سلطنت سلجوقیان را نیز مورد لحاظ قرار دهد تا خلافت عباسی با تکیه بر قدرت نظامی پادشاهان سلجوقی بتواند با این دو تهدید عمده مقابله نماید و از این طریق دستگاه خلافت برای مبارزه با دشمنان خود پشتیبانی محکم داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۷۲، ۸۳).

نکته بارز نظریه سیاسی غزالی در واقع بینی سیاسی او است وی می‌کوشد شرایط سیاسی زمان خود را با بیانی که با عقاید سنتی اهل سنت هماهنگی داشته باشد، توضیح دهد؛ هدف او از طرح مسئله خلافت و سلطنت در اندیشه سیاسی خود، با توجه به ضعف قدرت دنیوی خلفا، سازش میان دستگاه سلطنت و خلافت در جهت حفظ منافع دنیای اسلام است، زیرا وی خوب می‌دانست که این مهم بدون وجود محوریت دینی خلیفه و قدرت شمشیر سلطان امکان پذیر نیست، براین اساس بحث ارتباط دستگاه خلافت و سلطنت در اندیشه سیاسی غزالی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است که در فوق تاحدی به آن اشاره گردید.

## نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب گفته شده چنین بر می‌آید که اندیشه سیاسی غزالی متأثر از وجود بحران‌هایی است که در جامعه اسلامی عصر خلافت عباسی بوجود آمده بود. از دیدگاه وی، خلافت سرچشمه اصلی مشروعیت سیاسی در اسلام به شمار می‌آید، ولی در عین حال وجود پادشاهان سلجوقی را به عنوان مدعیان جدید قدرت در کنار خلافت به رسمیت شناخته است. شاید بتوان گفت که بزرگ‌ترین افتخار نظریه غزالی، در واقع بینی سیاسی آن است و او می‌کوشد شرایط سیاسی زمان خود را با بیانی که با عقاید سنتی اهل سنت هماهنگی داشته باشد، توضیح دهد.

در واقع امام محمد غزالی مهم‌ترین احیاگر فکری اسلام تسنن، که روابط حسنه‌ای با خلیفه و سلطان و وزیر دارد و مورد توجه و مشاوره آنان است، از هر فرصتی برای القای آرا و اندیشه‌های خود استفاده می‌کند و با نصایح خود آنان را درانتخاب راه یاری می‌نماید. او همچنین، زمانی که مقتضی موجود و مانع مفقود باشد، از به قدرت رسیدن امیر یا وزیری در محدوده واقع بینی سیاسی حمایت می‌کند. اگر چه انتخاب وی همیشه عاقبت محمود ندارد.

غزالی به عنوان متفکری که نظام فکری منسجم و قاعده مندی دارد، از «سعادت» به عنوان هدف غایی آفرینش نام می‌برد و همه اندیشه‌های خود را با هدف تأمین سعادت برای انسان تئوریزه می‌کند. درباره سیاست هم در همین چارچوب فکری نظریاتی ابراز می‌کند. کوتاه این که غزالی «سعادت» را در گرو شناخت «مسلمانی» و عمل «بندگی» می‌داند. او معتقد است باید چهار پدیده یعنی «خدا»، «انسان»، «دنیا» و «آخرت» را شناخت و سپس قدم در راه عمل یا بندگی گذاشت.

## منابع

- بارتولد، و (۱۳۷۷). *خلیفه و سلطان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر.
- باسورث، ادموند (۱۳۸۰). *تاریخ ایران عصر سلجوقیان تا فروپاشی ایلخانان*، ترجمه حسن انوشه، (از پژوهش‌های دانشگاه کمبریج)، تهران، امیرکبیر.
- خدیو جم، حسین (۱۳۸۲). *مقدمه کتاب کیمیای سعادت*، تهران، علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). *فرار از مدرسه (درباره زندگی و اندیشه غزالی)*، تهران، امیرکبیر.
- طباطبایی، سید جواد (۱۳۷۲). *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، تهران، امیرکبیر.
- عنایت، حمید (۱۳۷۸). *نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام*، تهران، روزنه.
- غزالی، ابوحامد (۱۳۳۳). *فضایل الانام من رسایل حجه الاسلام*، به کوشش عباس اقبال، تهران، ابن سینا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴). *مشکاه الانوار*، ترجمه صادق آئینه‌وند، تهران، امیرکبیر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۴). *میزان العمل (ترازوی کردار)*، به تصحیح سلیمان دنیا، ترجمه علی اکبر کسمایی، تهران، سروش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴). *احیاء علوم الدین*، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، تهران، علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۴). *المستظهری (به نقل محمد عبدالمعز نصر)*، تهران، علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۷). *نصیحه الملوک*، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، هما.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). *کیمیای سعادت*، تصحیح احمد آرام، تهران، گنجینه.
- قادری، حاتم (۱۳۷۰). *اندیشه سیاسی غزالی*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.



لائوست، هانری (۱۳۵۵). سیاست و غزالی، ترجمه مهدی مظفری، ج ۱، تهران، بنیاد فرهنگی.

لمبتون، آن (۱۳۷۸). نظریه‌های دولت در ایران، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، گیو.

میر، ایرج (۱۳۸۰). دین و سیاست، تهران، نشر نی.

نجار خوزی، م (۱۳۶۶). سیاست در فلسفه سیاسی اسلامی، ترجمه فرهنگ رجایی، مجله معارف، دوره

چهارم، ش ۳.

نصر، حسین (۱۳۷۱). سه حکیم مسلمان، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی